

بیدل در عرصه غزل عرفانی

دکتر مهدی ماحوزی*

چکیده

بیدل دهلوی از گویندگان بزرگ شعر عرفانی در شبه قاره است که سبک هندی را از تنگنای صورت، به فراخنای معرفت رسانید. شعر میرزا عبدالقادر بیدل در عرصه غزل، ادامه تفکر مولانا جلال الدین محمد بلخی در عرصه شمسیات اوست. هدف از نگارش این مقاله معرفی بیدل در عرصه غزل عرفانی است. در نظر بیدل، همه تعینات و کثرت‌ها، در سیر رجوعی و عروجی انسان به وحدت باز می‌گردد و در سیر نزولی او یعنی سفر از حق به خلق، همه کثرت‌ها و تعین‌ها را امری اعتباری می‌شناسد که مجلای صفات آفریننده هستی است. غزل‌های عرفانی بیدل چون حماسه‌ای است روحانی که از عشق‌ورزی به معشوق ازلی حکایت می‌کند. این غزل‌ها غالباً با تفکری سوررالیستی هم راه است، از این رو اصطلاحات عرفانی غزل‌های بیدل که در قالب سبک هندی است، غالباً بر فهم عاصی است و نمی‌توان ما بازایی یا معادلی روشن برای آنها یافت، با این همه در این غزل‌ها شوری نهفته است که قالب‌های عروضی و ردیف‌های فعلی نیز بدان شور و حرکت مدد رسانیده است.

کلید واژه‌ها

بیدل دهلوی، عرفان، غزلیات عرفانی، سبک هندی - وحدت وجود.

* عضو هیأت علمی دانش‌گاه آزاد اسلامی - واحد رودهن (دانش‌یار).

بیدل در عرصه غزل عرفانی

ابوالمعالی میرزا عبدالقادر متخلص به «بیدل» زاده ۱۰۵۴ و در گذشته ماه صفر سال ۱۱۳۳ ه.ق. از گویندگان بزرگ و نادر الوجود شعر عرفانی در شبه قاره است که سبک هندی را از تنگنای صورت به فراخنای معرفت و از جهان ناسوت به لامکان لاهوت فرصت عروج داد.

اگر بگوییم که شعر بیدل در عرصه غزل، ادامه تفکر مولانا جلال‌الدین محمد بلخی در عرصه «شمسیات»^۱ اوست سخنی سخته و بیرون از دائرة مبالغه است.

شناخت دقایق غزل‌های بیدل که مبتنی بر فلسفه وحدت وجودی و عرفان شهودی است با همه غموض و پیچیدگی‌های آن، چندان دشوار نیست. در این ره گذر صلاح‌الدین سلجوقی^۲ - ناقد دانش مند افغانی - در اثر ارج‌مند خود به نام «نقد بیدل» و دکتر شفیع کدکنی^۳ در کتاب مستطاب خود به نام «شاعر آینه‌ها» به منظور بررسی سبک هندی و شعر بیدل و حسن حسینی^۴ در اثر تحلیلی خود زیر عنوان «بیدل و سپهری و سبک هندی» و علی دشتی^۵ در کتاب «نگاهی به صائب» و در فصل «صائب یا بیدل» در نیم قرن اخیر - هر چند به صورتی محدود - پرده از رموز و اسرار برخی از غزل‌های عرفانی وی برگرفته‌اند و این گوینده دیر آشنا را از زاویه خمول بیرون کشیده، سعی مشکور در شناخت عمیق‌تر این گوینده از خود سفر کرده و به حضرت لاهوت پیوسته معمول داشته‌اند. این کوشش‌ها سبب شده است که در دوران معاصر انگیزه‌ای نیرومند، بویژه در میان جوانان دانش‌پژوه در شناخت عمیق‌تر سبک هندی و دقایق غزل عرفانی بیدل که اوج تخیل سبک هندیش نامیده‌اند پدیدار گردد، بویژه که در ایران، افغانستان، تاجیکستان، ازبکستان و پاکستان مقاله‌هایی سودمند در این ره گذر فرصت نشر یافته است.

هدف نگارنده از این مقاله، معرفی «بیدل» در عرصه غزل عرفانی است. می‌دانیم که بیدل سخت تحت تأثیر عرفان ابن عربی^۶ است و عرفان ابن عربی، حول محور «وحدت وجود»^۷ در حرکت است. کثرت اسما و صفات الهی، تنزل ذات اوست که در اثر ذاتی وی به نام «امر» یا اعیان ثابت که صور علمیه الهی است تجلی کرده، سپس به صورت «خلق» فرصت ظهور و بروز یافته است.

در نظر بیدل، همه تعینات و کثرت‌ها در سیر رجوعی و عروجی انسان به وحدت باز می‌گردد و در سیر نزولی او یعنی سفر از حق به خلق، همه کثرت‌ها و تعین‌ها را امری عدمی و اعتباری می‌شناسد. این کثرت‌ها و تعینات، مجلای صفات آفریننده هستی است.

بدین غزل بلند عرفانی بنگریم:

محو بودم، هرچه دیدم دوش، دانستم توی	گر همه مژگان گشود آغوش، دانستم توی
حرف غیرت راه می‌زد از هجوم «ما» و «من»	بر در دل تا نهادم گوش، دانستم توی
مشت خاک و این همه سامان ناز، اعجاز کیست	بیش از این از من «غلط مفروش» دانستم توی
نیست ساز هستیم، تنها دلیل جلوه است	با عدم هم گر شدم هم دوش، دانستم توی
محرم راز حیا، آیین‌دار دیگر است	هرچه شد از دیده‌ها روپوش، دانستم توی
غفلت روز وداعم از خجالت آب کرد	اشک می‌رفت و من مدهوش، دانستم توی
بیدل، امشب سربه آتش خانه دل داشتم	شعله‌ای را یافتم خاموش، دانستم توی

این غزل عرفانی که حماسه‌ای روحانیش توان نامید و از عشقی سرکش نسبت به معشوق ازلی حکایت می‌کند، هرچند تفکری سوررآلیستی^۱ است و نمی‌توان بروشنی برای برخی از اصطلاحات آن مابازائی شناخته شده و مألوف یافت، از تمام ویژگی‌های غزل - چه در قالب و صورت و چه در مفهوم و محتوا - برخوردار است. شعر در بحر رمل است: فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن فاعلن و ردیف فعلی «دانستم توی» بدان حیات و حرکت بخشیده است.

مفهوم و محتوای غزل، شیفتگی آفریده به آفریننده و استهلاک عبد در مولاست. در این سیر رجوعی، بیدل هرچه می‌بیند معبود ازلی است و گویی همان حسین بن منصور حلاج^۲ است که «انی انا الله» می‌گوید، یا بایزید بسطامی^۳ است که «سبحانی ما اعظم شأنی» بر زبان می‌آورد.

در این غزل، همه زیبایی‌ها به زیبایی علی الاطلاق باز می‌گردد. مژگان آدمی جز زیبایی‌ها را در آغوش نمی‌گیرد. اگر در دل شب و در جذبه‌های روحانی خیالاتی زیبا در آینه دل شاعر انعکاس می‌یابد، بازتاب عنایات حق یا به تعبیر رساتر حضور خود حضرت حق است در دل عارف. بیدل می‌گوید:

اگر دل بی‌زنگار من از غیرت یکتاپرستی بر تعینات هستی نهیب می‌زد و دست ردّ بر سینه ما و منی - که نشانه تفرقه است - می‌کوفت، به یقین در یافتم که این همه آوازه‌ها از شه بُود و دل را از فرمان‌برداری چاره نیست.

این کرامت بی‌همانند و تشریف خلیفه الهی را که نشانه گسترده‌ترین سامان عشق‌ورزی نسبت به یک موجود خاکی است، تو ارزانی داشته‌ای. من خود می‌دانم که درخور این همه سامان ناز نیستم. بیش از این، امر را براین بنده کم‌ترین مشتبه مساز. (غلط مفروش).

تنها تجلی اسما و صفات تست که در این جهان عنصری ساز وجود مرا بنوا آورده و پس از مرگ نیز این تجلی تا نیل به سر منزل مقصود یار و مددگار من خواهد بود. از آن جا که بیدل به اصل وحدت وجود معتقد است و ره رو تفکر محی الدین بن العربی است، می‌توان «عدم» را - که در حوزه اعتقادی محی الدین، نور سیاه و حقیقت مطلق است - دانست که در نهایت پنهانی است و اصل وجود نیز همان عدم یا نور سیاه و به تعبیری دیگر «نور اقرب»^{۱۱} است، پس هم دوش عدم شدن، یعنی بدو پیوستن. نکته قابل ملاحظه در این بیت این است که بیدل فاصله میان عبد و مولا را می‌پذیرد و فنای عبد در مولا را که به بقای بالله منتهی می‌شود، مزاحم این فاصله نمی‌بیند.

صفت دیگر ذات حق ستار العیوب بودن اوست. راز حیا، اضافه تشبیهی است. حیا یا شرم، متضاد دریدگی و بی‌شرمی است. حیا خود رازی است پنهان و محرم راز حیا بودن، آیینه‌دار و منعکس کننده صفت ستار العیوبی اوست که اگر مشیت کند، عیوب بندگان را پنهان دارد.

در این حماسه عرفانی نوعی استغراق و کشف احوال دیده می‌شود. شمع یکی بیش نیست، لیکن در هر آینه شمعی رخ می‌نماید و اگر آینه شنوا، دانا و بیناست، از برکت این شمع است. این استغراق عاشق در معشوق چون فنای سنگ در لعل است.

از صفای می و لطافت جام به هم آمیخت رنگ جام و مدام
همه جام است و نیست گویی می یا مدام است و نیست گویی جام

صلاح‌الدین سلجوقی در نقد بیدل به اتحاد شعوری عاقل و معقول و عالم و معلوم^{۱۲} اشاره می‌کند و می‌گوید: «بنده به نحوی تسلیم فعل و انفعال حیات می‌شود که گویی قضای الاهی بر حسب رضای عبد واقع شده است».

بیدل خود را آینه‌دار اطلاق می‌بیند و می‌گوید:

آن قدر هست در آینه من مایه نور که به هر ذره دو خورشید نمایم تقسیم

مایه نور اطلاق در آینه وجود او چنان است که با هر ذره از آن نور، دو خورشید توان ساخت، چنان که رسم آینه است که در آن هر جلوه‌ای به دو جلوه تقسیم می‌شود.

بدین غزل عرفانی وی بیندیشیم:

فطرتم ریخت برون، شور و جوب و امکان این دو تمثال در آینه من بود مقیم
به گشاد مژه‌ام انجمن آرای «حدوث» به شکست نفسم آینه‌پرداز «قدیم»
پیش از ایجاد به امید ظهور احمد(ص) داشت نور احدم در کنف حلقه میم

دشتی در نگاهی به صائب^{۱۳} می‌گوید: «بیدل در این سه بیت، تصوّرات لاهوتی خود را بیرون می‌ریزد».

در فطرت پاک و لاهوتی بیدل «وجوب» حقیقت مطلق است و «امکان» امری است اضافی. امکان، از مظاهر وجوب مطلق است و به خودی خود هویت و اصالت ندارد که «التوحید إسقاط الاضافات». همه نسبت‌ها باطل است و «لیس فی الدار غیره دیار». دو تمثال وجوب و امکان را تقابل و تضادی نیست. خداوند خواست شناخته شود، صور علمیه خود را در اعیان ثابت منتقش ساخت، تا شناخته شود.^{۱۴} در آینه روح بیدل، وجوب و امکان بی آن که شوری برانگیزد، حضور دارد و این حضور مزاحم اطلاق نیست، چه امکان، سایه و شبیحی بیش نیست.

بیدل در این سه بیت، به خواجه شیراز - حافظ - هم نواست:

عکس روی تو به یک جلوه که در آینه کرد این همه نقش در آینه او اوهام افتاد

هدف حضرت حق در آفرینش جهان هستی، ساختن صورتی از خویش یعنی انسان کامل است و حضرت محمد(ص) که در قرآن کریم احمد^{۱۵}(ص) نامیده شده است هدف اعلا و اسمای آفرینش است که کمر بند جهان هستی است و مرکز جهان هستی و اگر نور احدیت و سرمدیت الهی مرا در «کنف حمایت میم احمد» - که چون حلقه می‌نماید - قرار داد، از آن روست که همه کائنات طفیل همّت اویند، چه او آینه دار وجوب است و متصرف در امکان. به شکست نفس او - بیدل - آن گاه که دم بر می‌آورد و سخن می‌گوید، آینه پرداز قدیم الذات و قدیم الصفات حضرت حق رخ می‌نماید و چون دیده می‌گشاید و پرده مژگان را یک سو می‌نهد، انجمن آرای حدوث را می‌نگرد که چه بسا کنایتی از وجود مقدّس، «احمد(ص)» باشد.

دشواری کار بیدل، بکار بستن تشبیهات غریب و توسل به مجاز، استعاره و کنایه است و این همه، نمایش گر فکر دقیق و تصورات گریزان و پیچیده اوست. در درون او جوشی و غوغایی است که بیان از تقریر آن ناتوان است.

می‌پرست ایجسام، نشأه ازل دارم هم چو دانه انگور شیشه در بغل دارم

هم چنان که مستی باده بالقوه در انگور هست و انگور شیشه در بغل دارد (باده به هم راه دارد)، مستی بیدل نیز ذاتی است نه عرضی و مستی وی از ازل با او ملازم بوده است.

چنان که مولانا فرماید:

گر نروید ز خاک هیچ انگور مستی عشق را مقرر گیر^{۱۶}
 غزل زیر نیایشی است به درگاه ذات باری تعالا:

<p>ای پرفشان چون بوی گل، بی‌رنگی از پیراهنت ای وادی شوق یقین، صد طور موسی آفرین در نوبهار لم یزل، جوشیده از باغ ازل دل را به حیرت کرده خون، بر عقل زد برق جنون هر جا برون جوشیده‌ای، خود را به خود پوشیده‌ای جوش محیط کبریا، بر قطره بست آینه‌ها نه عشق دارم، نه هوس، شوق توام سرمایه بس حسن حقیقت روبه‌رو، شمع فضول آینه جو</p>	<p>عنقا شوم، تاگرد من، یابد سراغ دامن خاکستر پروانه‌ای گرد چراغ ایمن نه آسمان گل در بغل، یک برگ سبز گلشن شور دو عالم کاف و نون یک لب بحرف آوردنت در نور شمعت مضمحل، فانوسی پیراهنت ما را به ما کرد آشنا هنگامه ما و منت ای صبح یک عالم نفس، اندیشه دل مسکنت بیدل چه پردازد بگو، ای یافتن ناجستنت</p>
---	---

دستی می‌گوید: «بی‌رنگی چون بوی گل از دامن کبریایی او پرفشانی می‌کند و خود او می‌خواهد چون عنقا بی‌نشان و مجرد از ماده شود، تا به دامن او دست یابد و بزرگی درگاه بی‌نهایت آفریدگار، آن چنان است که صد طور موسی آفرین خاکستر پروانه‌ایست گرد نوری که بر شجر^{۱۷} ظاهر گشته است.»^{۱۸}

یک «برگ سبز گلشن تو» که از «نوبهار لم یزل» روییدن گرفته است «نه آسمان گل در بغل» دارد. با یک لفظ «کن» که از لب متبسم تو تراوید، جهان ممکن الوجود از کتم عدم پدید آمد. دل که مرکز ادارک است سرگشتگی یافت و خرد که از شعور بهره‌ور است، خوی دیوانگان گرفت.

اضمحلال «فانوس پیراهن حق» در «نور شمع وجود او» اصطلاحی است مبهم، لیکن بیدل را بیم آن نیست که این اصطلاح برفهم آدمیان عاصی شود. مصراع نخست این بیت شاید بتواند به فهم مقصود مددی رساند. از اثر، می‌توان پی به موثر برد، پس جهان آفرینش که اثر صنع اوست، دلیلی است بر حقیقت وجود او. بیدل می‌گوید: هر چند تو را از آثار تو می‌توان شناخت، لیکن شناخت گُنه وجود تو از ره گذر آثار، میسر نتواند بود، چه در هر اثر از آثار صنع تو، شناخت گُنه تو پوشیده‌تر می‌نماید و گویی تو در هر اثر، لباسی از اطلاق برتن می‌کنی، تا وجود مقید و اضافی، تمنای شناخت نکند و از گستاخی باز ایستد.

هنگامه «ما» و «من» ذات باری تعالا، همان آفرینش جهان هستی است. هر قطره و رقمی از قطره‌های اقیانوس هستی و ارقام وجود، آینه‌ای است برای نشان دادن قدرت لایزال تو. شاید این آینه همان دانش و معرفتی است که در جهت شناخت او به

ما ارزانی شده است، پس اقیانوس وجود او برای خلق عالم، بجوش و خروش آمده است. هر قطره از این اقیانوس را نیز فیضی مقرر فرموده، تا در جهت شناخت آثار او برحسب استعداد جهدی کند.

تعبیر «صبح یک عالم نفس»، نفخه الهی است که همه نفس‌های عوالم وجود، وابسته بدان است و مسکن و عرش او همان قلب عارف است که «قلب المومن، عرش الرحمن» و گفتیم که دل مرکز فهم و ادراک است.

تعبیر «ای یافتن ناچسنت» شبه جمله‌ایست که می‌توان آن را بدین صورت مرتب ساخت: «ای کسی که تو را ناچسته در یابند و نادریافته شناسند».^{۱۹}

دشتی دیوان بیدل را چون «کتاب کوچک، لیکن پرمحتوای استفان زویک» به نام «پیکار با اهریمن» ارزیابی می‌کند. در این کتاب، استفان زویک از سه متفکر هنرمند نام‌دار آلمان: نیچه، هولدرن و کلایست نام می‌برد و می‌گوید: «گویی در این سه هنرمند، اهریمنی نهفته است. اهریمنی بی‌امان و چیره که پیوسته آن‌ها را به کار و تولید و نوشتن می‌گماشته است و این خود تعبیری است از نبوغ که مالک و صاحب خود را تازپانه می‌زند و به رنج و درد و تلاش مستمر بر می‌انگیزد». او اضافه می‌کند:

«بسیاری از هنرمندان اسیر و زبون قریحه و اندیشه خویشند. خواهش‌های درونی بر آن‌ها حکومت می‌کند و نمی‌توانند این رغبت‌ها و تمایلات را مهار کنند. نویسندگانی چون گوگن، لوتروک، داستایوسکی، بودلر، کافکا و رامبو گویای این رای و نظرند و به قول مولانا جلال‌الدین محمد بلخی:

موج‌های سخت طوفان‌های روح هست صد چندان که خود طوفان نوح^{۲۰}

این دست و پا زدن‌ها به صورت «شعر» در می‌آید و هزاران بیت دیوان غزلیات شمس، صائب و بیدل را فراهم می‌کند.

باید گفت در میان سراینندگان صوفی مشرب پس از مولانا کسی را به شور و شیدایی بیدل نمی‌توان یافت».^{۲۱}

در غزلی عرفانی، بیدل جهان هستی را انعکاسی از جمال ازلی دانسته، بر گرد محور «توحید» زیباترین اندیشه لاهوتی خود را ارائه می‌دهد:

که دم زند زمن و ما، دمی که «ما»، «تو» نباشی	بدین غرور که ماییم، از کجا تو نباشی
مکش خجالت محرومی از غرور تعین	چه «من» چه «او» همه باتوست، اگر تو با تو نباشی
ازل به یاد تو باشد، ابد دل که خراشد	که بود و کیست؟ گر آغاز و انتها تو نباشی
«من» و «تو» بیدل ما را به وهم چند فریبند؟!	«منی» جز از تو نزیبند، «توی» چرا تو نباشی؟!

دشتی در نگاهی به صائب می‌گوید:

این غزل عرفانی شکل غنایی به خود گرفته و شاعر با شاهد ازلی نرد عشق می‌بازد. بیدل در این سفر از دنیای بی‌چون و چند تا مراجعت به آیینه خانه دنیای پر از «چند و چون» و از قلّه «اطلاق» تا وادی «تعین»، وادی‌های بی‌نام و نشان را در خیال پیموده و رؤیای وی در آفاق مجهول پندار، بیرواز آمده است.»

در بیت نخستین، بیدل غرض از کثرت «ما و من» را وحدت می‌داند و معتقد است اگر «تو» که قلّه اطلاق هستی، در کار نباشی، غرور تعین مفهومی ندارد. در حدیث است که «السَّعْدُ غَيُورٌ وَاللَّهُ أَغْيَرُ». غرور در تو «ذاتی» و در ما «اضافی» است. من و ما و تو و او هست یک چیز.^{۲۲} غرور و تعین در ما، اضافی است و موجب شرمساری. این شرمساری را بر ما ببخش و چهره درهم مکش، چه مقصود از من و ما، توی و تو هرگز از اسما و صفات خود جدا نیستی و غیریت و اضافت را در ساحت تو راهی نیست. ازل و ابد همان پیشینگی و دیرینگی است و مفاهیمی است انتزاعی. این دو اصطلاح، از فرط عجز و انکسار آدمی وضع شده است، چه تو را نه آغازی است و نه پایانی.

بیدل از پندار باطل «من و تو» فریب نمی‌خورد و همه این تعینات را در وجود واجب علی الاطلاق فانی و مستغرق می‌شناسد. مراد از «من»، «توی» است و «تو»، همان حقیقت هستی است.

رفت آن نشأه زیادم، به فسون «من» و «تو»	برد آن هوش زمغزم، آلم خُلد و جحیم
حلقه‌ام کرد سجود در یک تایی خویش	حیرت آورد به هم دایره علم و علیم

این دو بیت از غزلی است که پیش از این آوردیم. بیدل در این دو بیت مفتون و مسحور سودازده‌ای است که به قول دشتی «در پیچ و خم تصوراتش ناپدید شده است. او سرگرم بیرون ریختن پندارهای خویش است و نقطه جدایی صائب از بیدل همین جاست.»

غرض از «آن نشأه» چیست؟ آن نشأه، همان وحدت بی‌چون و چرای ذات الهی است که مستجمع جمیع صفات و اسماست و جهان هستی اعمّ از غیب و شهادت در او مضمّن است. فسون من و تو فریبی بیش نیست و نباید مزاحم نشأه اولاً باشد و به گفته مولانا:

ز «ما» شد مسما و اسما پدید / در آن نشأه کان جا من و ما نبود^{۲۳}

از این رو در چنبر «حیرت» گرفتار آدمم و علم و علیم^{۲۴} را یکی دیدم.

در غزلی دیگر تصوّرات لاهوتی بیدل به شکلی دیگر بیرون می‌ریزد، تصوّراتی که در اعماق ضمیر ناخودآگاه و ملتهب او فرصت جولان یافته است:

با هیچ کس، حدیث «نگفتن» نگفتم	در گوش خویش گفته‌ام و «من» نگفتم
ز آن نور بی‌زوال که در پرده دل است	با آفتاب آن همه روشن نگفتم
گل‌ها به خنده هرزه گریبان دریده‌اند	من حرفی از لب تو به گلشن نگفتم
موسی اگر شنید، هم از خود شنیده است	آئی انا اللّهی که به آیمن نگفتم

بیت اخیر، اشارتی دارد به آیتی از قرآن کریم در باب مشاهده نوری بر شجره، توسط حضرت موسی(ع) و شنیدن خطاب «آئی اناالله» بدین معنی که موسی، خطایی از دیگری نشنیده و آن چه شنیده، از اعماق روح ناخودآگاه او بیرون جسته است.^{۲۵}

در بیت مطلع، اشارتی به حدیث «من عرف الله کلّ لسانه» دارد. هر کس خدای را براستی بشناسد، زبانش از سخن گفتن باز می‌ماند.

هر که را اسرار حق آموختند مَهر کردند و دهانش دوختند^{۲۶}

حدیث «نگفتن» را ناگفته ماندن، کنایتی است بدین نکته نغز که سرّ توحید را تبیین کردن امکان‌پذیر نیست. آن چه بیرون از قیل و قال و از راه شور و جذبه و حال در گوش من طنین افکنده است، نجوای روح من است که از روح مبدأ فیض مایه گرفته است و نوری که از خورشید بی‌زوال وجود او بر صفحه دل بر من تابیدن گرفته است، در کلام نمی‌گنجد و خورشید فلک چهارم نیز لایق آن نیست که مخاطب این دل لبریز از لمعان نور توصیف‌ناپذیر حضرت حق قرار گیرد.

اگر گل‌ها می‌خندند و می‌شکفند، استعدادی است که تو در جان «لاتعین» آن‌ها نشانده‌ای. گل و گلشن مسخّر اراده تواند و از کسی جز تو فرمان نپذیرند. حکایت این شیدایی و سرمستی را باز نتوان گفت. خنده گل و تبسم بلبل صورت است و تعین و این استعداد، نهفته در حقیقت لاتعین آن‌هاست و به گفته حافظ «ز اشک پرس حکایت که من نیم غمّاز».^{۲۷}

گاهی غزل‌هایی در دیوان بیدل رخ می‌نماید که آن حماسه روحانی و بارقه عرفانی - که در غالب غزل‌های او می‌درخشد - کم رنگ است و بسی ساده‌تر می‌نماید و می‌توان گفت به نوعی بهاریه می‌ماند، با این همه در آن غزل‌های معدود، گریزی به توحید و ستایش ذات معبود دارد:

به گل‌زاری که آن شوخ پری پیکر کند بازی	غبارم چون پر طاووس، گل بر سر کند بازی
عرق بر عارضت هر جا بساط شبنم آراید	نگه در خانه خورشید با اختر کند بازی
مخور جام فریب از نقش صورت خانه گردون	به لعبت باز بنگر، کز پس چادر کند بازی

مرا از شش جهت قید است، خوش آزاد می‌گردم
گدایی کز سر کوی تو خاکی بر جبین مالد
کم افتد مهره‌ای زین‌سان که در ششدر کند بازی
به تاج کی قباد و افسر قیصر کند بازی

استاد پرمایه و ارج‌مند دکتر شفیع کدکنی در اثر ارزش‌مند خود به نام «شاعر آینه‌ها» به بررسی سبک هندی پرداخته و ویژگی‌های شعر بیدل را در حوزه این سبک با مدافقه و کالبد شکافی معرفی کرده است.

ایشان در بخشی از این کتاب، گزیده‌ای از ۲۸۲ غزل و ۶۰ رباعی بیدل را براساس حرف‌های الف با جای داده‌اند.^{۲۸}

برای حسن ختام، چند بیت از دو غزل عرفانی بیدل را که استاد برگزیده‌اند،

می‌آورد:

آب از یاقوت می‌ریزد تکلم کردنش ترک من می‌تازد آشوب قیامت در رکاب بنده پیر خراباتم که از تألیف شوق در پی روزی، تلاش آدمی امروز نیست بی‌لب دلدار، بیدل غوطه زد در موج اشک	جیب گوهر می‌درد، ذوق تبسم کردنش نیست باک از خاک ره، در چشم مردم کردنش یک جهان دل جمع کرد، انگور در خون کردنش از ازل آواره دارد فکر گندم کردنش عاقبت افگند در دریا گهر گم کردنش
پیمانۀ غنا کده بی‌مثالیم* شادم به کنج فقر، کز ابنای روزگار خاک ضعیف، مرکز صد شعله رنگ و بوست آغوش مه‌پر است ز کیفیت هلال پستی گل، بلندی نخل است ریشه را	پر نیست آن قدر که توان کرد خالیم سیلی خور جواب، نشد بی‌سوالیم غافل مشو ز وحشت افسرده بالیم بالیده گیر نقص ز صاحب کمالیم در خاک، خفته این قدر از طبع عالیم ^{۲۹}

هندوستان خانهٔ دوم ما ایرانیان است و راست گویم، ما هم خانه و هم فرهنگیم. نگاهی به خویشاوندی دو اثر مقدس اوستا و ودا و نزدیکی زبان سانسکریت و زبان کهن فارسی و عنایتی به فصول مشترک فرهنگ عظیم مه‌باراتا و فرهنگ گران سنگ ایران و سرانجام تأثیر و تأثر و فعل و انفعال دو فرهنگ دیرپای و هم‌زبانی و هم‌اندیشی دو ملت بزرگ آسیا از دوران صفوی - که به گسترش زبان فارسی در شبه قاره هند انجامید و ذخایری عظیم از ادب و حکمت و عرفان در ایران و هند ببار آورد - نشان دهندهٔ عمق روابط برادری، هم‌زیستی و هم‌دلی است.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- شمسیت: غزل‌هایی است که در دیوان غزلیات شمس تبریزی اثر مولانا جلال‌الدین محمد بلخی به تصحیح و اهتمام شادروان استاد بدیع الزمان فروزان‌فر فراهم آمده است.
- ۲- صلاح‌الدین سلجوقی - ناقد فاضل افغانی - مؤلف اثر تحلیلی و ارزش‌مند «نقد بیدل».
- ۳- دکتر شفیع کدکنی، نویسنده دانش‌مند «شاعر آینه‌ها» که به بررسی سبک هندی و شعر بیدل پرداخته و گزیده‌ای از غزل‌ها و رباعی‌های وی را در آن اثر ارج‌مند آورده است.
- ۴- حسن حسینی، مولف کتاب «بیدل و سپهری و سبک هندی» است و بویژه مکانیسم عنصر خیال را در شعر سبک هندی تحلیل کرده است.
- ۵- علی دشتی، نویسنده بزرگ ایران در دوران معاصر و مولف کتاب «نگاهی به صائب» است که در دو فصل نخستین کتاب، زیر عنوان «قهرمان سبک هندی» و «صائب یا بیدل»، با قلمی سخار، بیدل را شایسته عنوان «قهرمان سبک هندی» دانسته است.
- ۶- ابن عربی یا محی‌الدین بن العربی عارف نام‌دار قرن ششم و هفتم (۵۶۰-۶۳۸ ه.ق.) زاده اندلس و در گذشته دمشق که او را «شیخ اکبر» نامیده‌اند، «وحدت وجود» را محور فکر و عرفان خود قرار داد. بیدل سخت تحت تأثیر مکتب ابن عربی است.
- ۷- وحدت وجود، محوری است که فکر و عرفان این عربی در پیرامون آن می‌چرخد. عقاید دینی، اصول اخلاق و زیبایی همه بدین اصل باز می‌گردد. او معبود را در همه ادیان یکی می‌گوید.
وحدت وجود از نظر او وحدت مادی نیست که فکر الوهیت را مضمحل کند، بل که مقصود وجود حقیقی خدای یک‌تاست و هستی مخلوق، وجود ظلی است و چون صورتی است که در آینه دیده می‌شود و مخلوق شبیحی است زائل... (در دیار صوفیان اثر علی دشتی. ص ۲۰۹ انتشارات زوار. ۱۳۸۴ ه.ش.)
- ۸- تفکر سوررآلیستی بیدل: هویتی عارفانه و شرقی دارد که از بینش وحدت وجودی او مایه می‌گیرد. نقش کارساز خیال، خود مقوله‌ای است فرا واقعی و سوررآلیستی. صور عواطف در شعر بیدل موجب شده است که عرفان او از مرز متداول و معمول دور شده، به متافیزیکی غیرمتعارف دست یابد (بیدل، سپهری و سبک هندی اثر حسن حسینی ص ۶۸).

- ۹- حسین بن منصور حلاج: عارف قرن سوم (درگذشته ۳۲۰ هـ.ق.) که آنی انا الله گفت و به فرمان جنید به دار آویخته شد (پرده پندار، اثر علی دشتی ص ۱۲۳. انتشارات زوار. ۱۳۸۴ هـ.ش).
- ۱۰- بایزید بسطامی: کسی است که «سبحانی ما اعظم شأنی» بر زبان آورد. از عارفان قرن سوم هجری قمری است. ۲ و ۲۶۱ هـ.ق. (پرده پندار تألیف دشتی ص ۸۹. انتشارات زوار. ۱۳۸۴ هـ.ش).
- ۱۱- نور اقرب (یا نور سیاه): متفکران هندی، ذات احدیت را به نقطه یا خال سیاه تعبیر می‌کنند. ذات، نور اسودی است که منبع همه انوار است. نوری است که هیچ وجودی را تاب تحمل آن نیست. اساس هستی، نور سیاه است که اسماعیلیان نیز بدان معتقدند. گلشن راز: شیخ محمود شبستری. با مقدمه و تصحیح دکتر صمد موحد. نشر طهوری. ۱۳۶۸ هـ.ش.
- ۱۲- اتحاد شعوری عاقل و معقول، عالم و معلوم به عقیده ملاً صدرا امکان‌پذیر است. نفس، هر چیزی را که تعقل می‌کند، عین همان صورت عقلی می‌شود. هر وجود معقولی عاقل است و تمام صورت‌های درک شده، خواه معقول باشد، یا محسوس، متحد الوجود است با درک کننده خود. عقل و تعقل، ماهیت است که خود نوعی وجود است، پس وجود با ماهیت متحد است. پس علم با معلوم متحد است. همان مأخذ.
- ۱۳- نگاهی به صائب اثر علی دشتی. ص ۲۶. انتشارات اساطیر. ۱۳۶۴ هـ.ش.
- ۱۴- اشارتی است به حدیث صوفیان: «كُنْتُ كُنْزاً مَخْفِياً، فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أَعْرَفَ» = گنجی پنهانی بودم. دوست داشتم، تا شناخته شوم، پس آفرینش را ابداع کردم، تا شناخته شوم.
- ۱۵- اشارتی است به آیت ۶۱/۶ (صف) از قرآن کریم: ... و مَبْشَرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنَ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ(ص).
- ۱۶- دیوان شمس تبریزی: مولانا جلال الدین محمد بلخی. تصحیح شاد روان استاد بدیع الزمان فروزان‌فر.
- ۱۷- شجره، اشارتی است به آیت ۳۱ سوره ۲۸(قصص) از قرآن کریم: فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى، إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ.
- ۱۸- نگاهی به صائب: علی دشتی ص ۱۸.
- ۱۹- کشف الاسرار: رشیدالدین میبیدی. جلد اول. چاپ دانشگاه تهران. ۱۳۴۰ هـ.ش.
- ۲۰- شرح مثنوی مولانا جلال الدین محمد بلخی: کریم زمانی. مؤسسه اطلاعات چاپ اول. ۱۳۷۲ هـ.ش.
- ۲۱- نگاهی به صائب: علی دشتی: ص ۲۱.

- ۲۲- شرح گلشن راز شیخ محمود شبستری، به نام مفاتیح الاعجاز تصحیح دکتر محمدرضا برزگر خالقی... که اصل آن تألیف شمس‌الدین محمد لاهیجی است. انتشارات زوار. ۱۳۸۵ هـ.ش.
- ۲۳- دیوان شمس تبریزی: مولانا جلال‌الدین محمد بلخی: تصحیح شادروان استاد بدیع الزمان فرزوان‌فر. دانش‌گاه تهران. ۱۳۴۰ هـ.ش.
- ۲۴- علم و علیم را یکی دیدن، اشاره به اتحاد عالم و معلوم و عاقل و معقول است که پیش از این توضیح داده شد.
- ۲۵- در شماره ۱۷ پی‌نوشت، آن آیت آورده شده است.
- ۲۶- شرح جامع مثنوی (توضیح در برابر شماره ۲۰).
- ۲۷- دیوان حافظ: تصحیح سایه. ۱۳۸۱ هـ.ش.
- ۲۸- شاعر آینه‌ها: دکتر محمدرضا شفیع کدکنی. انتشارات آگاه. ۱۳۶۶ هـ.ش.
- ۲۹- همان. غزل ۱۳۹. ص ۲۱۰.
- ۳۰- همان. غزل ۱۷۳. ص ۲۳۳.

مشخصات مراجع

- (بوطیقای سوررآلیستی بیدل دهلوی. زبان پارادوکسی - دگر دیسی دائم جهان. اصالت وهم. حیرت)
- بلاغت تصویر: دکتر محمود فتوحی انتشارات سخن: ۱۳۸۶ هـ.ش.
- بیدل سپهری و سبک هندی: حسن حسینی: انتشارات سروش. ۱۳۶۷ هـ.ش.
- شاعر آینه‌ها (بررسی سبک هندی و شعر بیدل): دکتر محمدرضا شفیع کدکنی: انتشارات آگاه ۱۳۶۶ هـ.ش.
- صائب و سبک هندی: محمد رسولی دریا گشت: انتشارات کتاب‌خانه مرکزی اسناد دانش‌گاه تهران. ۱۳۵۴ هـ.ش.
- کلیات اقبال لاهوری: اقبال لاهوری. نشر دکتر وحید قریشی. آکادمی پاکستان، لاهور: ۱۹۹۳ م.
- لغت‌نامه ده‌خدا: شادروان علامه ده‌خدا. دانش‌گاه تهران. مؤسسه لغت‌نامه ده‌خدا.
- نقد بیدل: صلاح‌الدین سلجوقی افغانی. ناشر دیو هنی دزدات. دارالتألیف ریاست ۱۳۴۳ هـ.ش.
- نگاهی به صائب: علی دشتی: انتشارات اساطیر. ۱۳۶۴ هـ.ش.